

سلطان بی‌تاج و تخت

گفت‌وگو با علی اصغر‌شاھزیدی*

مجید زهتاب

افتخاری هم مدتی آمد، البته مدتیش زیاد نبود و استمرار نداشت. کارش، دو سه سالی طول کشید؛ اما از آن کار در کمتر از حتی یک سال هم می‌توانست نتیجه بگیرد و به جمع‌بندی برسد. آقای یزد خواستی و آقای محبی‌زاده هم بودند. آقای شاهزمانی هم می‌آمد، همین‌طور حاج آقای روضاتی که خدا رحمتشان کند، چند نفر دیگر هم می‌آمدند که اسم‌هایشان در خاطرم نیست.

آقای ملک مسعودی هم مدت کوتاهی آمد.

خوب برگردیم به خانه شاطر. پس شما اولین بار به دعوت خود شاطر و همراه آقای تاج به آن خانه راه پیدا کردید؟
بله.

فقط شما را بردند یا کس دیگری هم بود؟

آقای سعیدی هم آمدند، اما کس دیگری نه.

شما می‌دانید که از چقدر قبل از رفتن شما به آن منزل، این محافل برگزار می‌شده و آقای تاج به خانه شاطر رفت و آمد داشتند؟

*تاریخ گفت‌وگو ۲۳ بهمن ماه ۱۳۹۲

خوب جناب شاهزیدی از خانه شاطر رمضان برای ما بگویید، از کی به آنجا رفت و آمد پیدا کردید؟
عرض کنم که یک روزی شاطر آمد سر کلاس آقای تاج، سال ۱۳۵۲ یا ۵۳، دقیقاً در نظرم نیست...

کلاس استاد تاج کجا تشکیل می‌شد؟
کلاس آن موقع در مرکز فرهنگی رادیو تلویزیون اصفهان در بیشه حبیب برگزار می‌شد. آن روز شاطر صدای بنده را شنید و به آقای تاج اشاره کرد که آقا سه شنبه‌ها که می‌آید بچه‌های کلاس را هم بیاورید و به خصوص اشاره به بنده کرد و آنجا ارتباط برقرار شد. سه شنبه بعدش - یا شاید هم یکی دو هفته بعدش - در خدمت آقای تاج بودیم.

این کلاس‌های رادیو اصفهان چه روزهایی تشکیل می‌شد؟
هفته‌ای یک روز بود، فکر می‌کنم، روزهای یکشنبه بود.
همشایری‌های شما آن روزها چه کسانی بودند؟

آقای تقی سعیدی از همان سال ۱۳۵۲ یا ۵۳ به کلاس‌های آقای تاج آمد. آقای

پدالله ابوطالبی، استاد جلیل شهناز، دکتر فضل الله ضیایی و علی اصغر‌شاھزیدی





ما کم می‌آمد. یک وقت‌هایی می‌رفت خدمت آقای تاج؛ اما در آن کلاس مستمر بیشة حبیب شرکت نمی‌کرد.

یعنی ایشان شاگرد خصوصی تراج بود؟

البته بنده و دو تادیگراز شاگردان آقای تاج هم خصوصی خدمت ایشان بودیم؛ اما ارتباط آقای مراتب هم با آقای تاج نزدیک بود.

همچنین آقای صغیر و آقای جمال جناب، شاعر عزیز و دوست خوب آقای شاطرو ما، هم به خانه شاطر رفت و آمد داشتند و خیلی از شعرای دیگراز جمله آقای خضری.

پس می‌شود گفت که محفل فقط اختصاص به هنرمندان موسیقی و ادبیات نداشته و همه بزرگان اصفهان به آنجا رفت و آمد داشته‌اند؟

بله همین طور بود. در آن جلسات غیراز سه‌شنبه، آقایان سمسارزاده، مثقالیان و کازرونی هم که از ثروتمندان اصفهان بودند، حضور داشتند و جالب اینکه اینها عاشقانه شاطر را دوست داشتند. ما فکر می‌کردیم که شاطر فقط سفره‌ای می‌اندازد و پذیرایی و مهمانداری می‌کند؛ ولی بعدها فهمیدیم که قدر این انسان فهیم و آگاه به موسیقی چقدر است. گویا خودش هم یک وقت‌هایی کلاس کمانچه می‌رفته است. بعد از فوت ایشان هم آن نواری را که تشکر کرده بود و از همه نام برده بود را که شنیدیم بیشتر به ارزش این مرد پی بردیم. کسی اگر آن را بشنود و شاطر را نشناسد، فکر می‌کند یک سخنران کارکشته صحبت کرده است. هیچ تپقی در آن صحبت‌ها نبود و چقدر منظم صحبت کرده است.

ما خیلی از از زشهای این مرد را بعد از رفتنش دریافتیم. اولین جلسه‌ای که به خانه شاطر رفتید در خاطرتان هست؟ چه کسانی حضور داشتند؟

بله. آقای تاج، عیسی خان، آقای خضری، حسین سوروی و خیلی‌های دیگر.

جالب بود که شاطر هم این سررا با هنرمندان حفظ کرده بود و هم اینکه با هیأت‌ها سرو کار داشت!... جمعه که می‌شد، گاهی، مثلًاً ماهی یک بار و هر وقت که نوبت شاطر می‌شد، همه اینها به خانه شاطر می‌آمدند.

گویا از حدود ۳۰ سال قبلش این جلسات برقرار بوده است. شروع جلسات با آقای تاج و شهناز بوده، یا آنها هم بعدها به این جلسه پیوسته‌اند؟

فکر می‌کنم قبل از آن هم غلام‌مصطفی سارنج به خانه شاطر می‌رفت. سارنج کمانچه‌کش قدر آن زمان و شوهرخواهر استاد شهناز بود. دیگرانی هم به آن خانه رفت و آمد داشته‌اند از جمله: اکبرخان نوروزی، آقایان سوروی‌ها، آقای اکبر جقه، آقای تاج، آقای کسایی، آقای شهناز، عیسی خان و خیلی‌های دیگر که اسم‌هاشان را یاد نیست.

اینها همه اشخاص دائمی این جلسه بودند و همه هفته می‌رفتند، ضمن اینکه شاطر، کارش به سه‌شنبه‌ها ختم نمی‌شد. یک وقت دو شنبه هم مهمان خصوصی داشت یا چهارشنبه یه عده دیگر بودند. جالب بود که شاطر هم این سر را با هنرمندان حفظ کرده بود و هم اینکه با هیأت‌ها سرو کار داشت!

هیأت‌های مذهبی؟!

بله، با آنها هم سرو کار داشت. جمعه که می‌شد، گاهی، مثلًاً ماهی یک بار و هر وقت که نوبت شاطر می‌شد، همه اینها. حدود صد نفر. به خانه شاطر می‌آمدند. خیلی جالب بود که شاطر هر دو وجه قضیه را رعایت می‌کرد، هم با اینها بود و هم با آنها.

دوستان زیادی به آنجا رفت و آمد می‌کردند که بیشتر از هنرمندان شاخص و برجستهٔ مملکت بودند. همچنین خدا رحمتشان کند آقای حاج آقا کمال هوایی، که از دوستان نزدیک بند و آقای تاج بودند، آقای حاج آقا احمد صیرفیان پور، حاج غلام‌حسین غزل‌گو که او هم از اخیر بود و در کار خودش حاتم طایی بود. خدا همه‌شان را رحمت کند. همچنین دوست عزیز و نازنینم حضرت آقای استاد ستوده. آقای صاحبان، آقای مراتب که از شاگردان آقای تاج بود؛ ولی سر کلاس

خدا رحمت کند همسر ایشون، نصرت خانم را بعدها متوجه شدیم که همه «این آوازه‌ها از شه» بوده، یعنی نصرت خانم بود که اگریک شب شاطر نمی‌خواست جلسه را برگزار کند، ایشان اصرار می‌کرده‌اند که سه‌شنبه را تشکیل بدھند.



خیر، توى جلسات حضور نداشت و همه این کارها، تمام برنامه‌ریزی‌های آشپزخانه و... به دست این خانم انجام می‌گرفت. یک حکمتی در این خانه بود که اگه ۵ نفر می‌آمدند، ۵ تا آبگوشت می‌آمد، اگه ۲۰ نفر می‌آمدند، ۲۰ تا اگه ۵۰ تا... برای همه غذا بود. واقعایه برکتی در این خانه بود.

هیچ وقت از ایشون سؤال نکردید؟

نه. یک دفعه به شوخي گفتمن، شاطر داستان چيه که ۵ نفر، ۲۰ نفر، ۵۰ نفر هم که بباید برای همه گوشت و آبگوشت هست؟ خنده و چیزی نگفت.

جز افراد محوری که همیشه حضور داشتند، اشخاصی هم ناخوانده می‌آمدند؟

دقیقاً. یک روز شاطر گفت این چند نفر که اینجا نشسته‌اند را می‌شناسی؟ گفتمن، گفت پس از کجا آمده‌اند؟

بعدها مشخص شد در کوچه و بازار به هم‌دیگر معرفی می‌کردن که برویم یک جایی، هم غذای دهنده، هم موسیقی هست؛ استاد تاج و کسایی و... هم هستند.

استاد شما هنوز هم سه‌شنبه‌ها آنجا حضور پیدا می‌کنید؟

به دلیل اینکه خودمان دوره داریم در این روز، توفیق این را ندارم که حضور داشته باشم، ولی هرازگاهی در روزهایی غیر از سه‌شنبه، آقا یادالله دوستانی را دعوت می‌کند و خدمت می‌رسیم.

شغل شاطر، نانوایی بود؟

بله، نانوایی بود، نان سنگی داشت و بعدها به تهران رفت، آنجا خانه‌ای ۲ طبقه ساخت و مغازه داشت و همین برنامه را با هنرمندان تهرانی آقای تجویدی، حسین تهرانی و... آقای شهناز هم که تهران تشریف داشتند، و اکثر هنرمندان تئاتر، موسیقی، سینما داشتند. مثلاً یکی از کسانی که خانه شاطر همیشه پایگاهش بود، آغاسی بود و خیلی به شاطر علاقه‌مند بود.

قبل از معروف شدنش؟

بله. بعد هم آقای کریمی که معروف بود به کچویی و مرد بسیار موقد و دوست‌داشتنی بود... .

آن روز یک بیات اصفهان زندن و من خواندم؛ رفتم یک جاهایی که آنها فکر می‌کردند من نمی‌توانم برگردم سر جای اولیه بیات اصفهان و فرود بیام، و یک دفعه من فرود آمدم و آقای تاج خیلی از این بابت خوشحال شدند که شاگردشان دسته گلی به آب نداده و خیلی تعریف و تمجید کردند و آن روز را به این شکل برگزار کردیم و ادامه پیدا کرد.

ضبط هم شد؟

احتمالاً. چون چیزی در خانه شاطر از دست نمی‌رفت.

یعنی آن زمان دستگاه ضبط داشتند؟

همیشه این دستگاه ریل آمده بود. یک میکروفون هم به سقف آویزان بود و فقط دستگاه ضبط را روشن می‌کردند.

ظاهراً آن برنامه‌های ضبط شده را گوش نکرده‌اید و همان جور مانده؟

چرا، یکی، دومرتبه وقتی آقا یادالله می‌خواست نوارها را برای جلوگیری از تخریب آنها، از روی ریل به یک کاست دیگر منتقل کند، قسمت‌هایی را گوش داده و به من زنگ می‌زد که گوش کن! این طور شده که شنیدم و گرنه اینکه کپی کنند و بدھند، خیر! این کار ممنوع در خانواده‌شان است.

شما به عنوان پیرایین کار فکرمی کنید تکلیف این گنجینه چه باید بشود؟

من به عنوان یک پادوی این کار عرض می‌کنم. عنوان پیر را که من شایسته‌اش نیستم. اما فکرمی کنم که همین‌طور که آقا یادالله در زمان پدرش در این زمینه کوشش بود و این گنجینه را ثبت و ضبط می‌کرد و تا الان هم آن را حفظ کرده است، اگر نوارها را به یک مؤسسه یا نهاد فرهنگی بدھند تا ویرایش و نگهداری شود، و به تدریج آثار منتشر شود تا مردم بشنوند، بسیار جالب است.

شنیدم اشخاصی مثل آقای مکرم و ریسمانی هم به خانه ایشان رفت و آمد داشتند؟

بله. مکرم، ریسمانی، توتونی و خیلی‌های دیگر.

این جلسات تا کی ادامه پیدا کرد؟

تا انقلاب و بعد از انقلاب هم می‌رفتمن، اوضاع مناسبی برای موسیقی نبود، جنگ بود و خاموشی و این چیزها، یه قدری رعایت شاطر را می‌کردیم. خدارحمت کند همسر ایشون، نصرت خانم را بعدها متوجه شدیم که همه «این آوازه‌ها از شه» بوده، یعنی نصرت خانم بود که اگریک شب شاطر نمی‌خواست جلسه را برگزار کند، ایشان اصرار می‌کرده‌اند که سه‌شنبه را تشکیل بدھند.

تا اینکه یک شب بعد از انقلاب بود، بنده را که دیدند، گفتند: «آقای شاهزادی چرا اینجا نمی‌آید؟»، گفتمن: «اوضاع و شرایط موسیقی خوب نیست»، که نصرت خانم به همین عبارت گفتند: «اگه نیاید اینجا رمضان علی مریض می‌شے. من همه کارها را می‌کنم تا شما ببایدید اینجا».

اگر هر چیزی راجع به شاطر رمضان بخواهیم بگوییم، اگر نگوییم بیشتر، در حد شاطر باید از ایشان صحبت بشود.

توی جلسات هم حضور داشت نصرت خانم یا فقط پشت صحنه و آشپزی و...؟



ایستاده از چپ به راست: یدالله ابوطالبی، فرهاد عزیزی، حاج مسیح الله نیرومند، سید منیرالدین محمدی؛ نشسته: دکتر خلیل رفاهی و دکتر فضل الله ضیایی

هم در قید حیات هستند، خدا سلامتی شان بدهد، باعث می‌شوند که شاطر به تهران بروند.

بعد از ۱۳ سال ظاهراً برمی‌گردند، درست است؟
بله.

به چه علت برمی‌گردند؟

به دلیل علاقه به اصفهان و خاطرات و آدم‌هایی که اینجا بودند. هرچند تهران جایی است برای ترقی، برای هر کاری و زرق و برق زیاد دارد، ولی عشق به اصفهان و آقای تاج و کسایی و ... ایشان را بازگرداند. هرچند وقتی این عزیزان هر از چندگاهی که به تهران می‌رفتند سری به شاطر می‌زدند، ولی پایگاه اصلی شان در اصفهان بود.

آقای ادیب خوانساری هم به خانه شاطر رفت و آمد داشت؟
بله، در تهران.

اصفهان نه؟

اصفهان را نمی‌دانم، ایشان در تهران مستقر بود. همچنین آقای عبادی، آقای شجریان، آقای بهمن بستان که از دوستان شاطر بود، از کسانی بودند که به دیدن شاطر در اصفهان می‌آمدند.

باتوجه به شغل ساده و محقری که داشته، چطور می‌توانسته هزینه‌های این محفل هر هفته‌ای را تأمین کند؟

می‌شود گفت این مسأله سرّ مگوست، نمی‌شود در این زمینه وارد شد، و این برمی‌گردد به آن مسأله حکمتی که خدمتتان عرض کردم.

نقل می‌کند مسجد سید را می‌ساختند، آقای شفتی زمانی که می‌خواستند مزد کارگرها را بدهند، دستشان را می‌کردند زیر فرشی که رویش نشسته بودند و هر مقدار پول که دستشان می‌آمد آن را می‌دادند. من خودم نخواهد ام، فقط

عامه مردم، مطرب را بد می‌دانند. مطرب به معنی طب‌انگیز است، ولی مردم مطربی را کارناشایستی می‌دانستند. درین اینها افرادی بودند بسیار شایسته که سرآمدشان به نظر من آقای کریمی (کچویی) بود. همین آقای عیسی خان، در هر جایی که می‌رسیدند، به محض اینکه غروب می‌شد، می‌رفتند نماز می‌خواندند. تا یک ماه قبل از فوتش که می‌آمدند اینجا، می‌رفت توی آشپزخانه، می‌دیدم رفته نماز می‌خواند؛ آدم‌های معتقد و درستی بودند.

به قول حضرت سعدی «به چشم عجب و تکبرنگه نکن بر خلق / که اولیای خدا ممکن‌اند در اوباش»؛ آقای کریمی از اولیاء الله بودند، همین که حضرت سعدی می‌فرمایند.

صحبت آقای عیسی خان شد، آیا استاد تاج ضرب‌گیری جز عیسی خان هم داشت؟ یا اینکه از اول تا آخر با هم بودند؟

بجز عیسی خان هم بودند، اما در محاذی از جمله خانه شاطر، عیسی خان ضرب می‌گرفت، یعنی کار با آقای تاج زیاد دارد که خیلی از آنها ضبط نشده‌اند.

از افرادی که محفل سه‌شنبه را می‌روند، از آن قدیمی‌ها کسی هست؟ اخیراً، گویا استاد ستوده تشریف می‌برند، از جوانان هم این‌گونه که شنیده‌ام خیلی خوب استقبال کرده‌اند و حدود ۲۰ نفری هستند.

زمان آشنايی شما با شاطر بعد از هجرت ایشان از تهران بوده؟ زمانی که برگشته بودند اصفهان، درست است؟

بله. حیف است از عزیزانی که کار شایسته‌ای انجام داده‌اند نامی نبرم، از این افراد یکی آقای فرزانه فرهستند که از شاطر می‌خواهد که به تهران برود و ایشان را می‌برند.

به چه علت از ایشان می‌خواهند که به تهران بروند؟ چون دوست شاطر بود و مرد خردمندی بود. ایشان کارخانه‌دار بودند و هنوز

می آید که چه آدمهایی اینجا می آمدند...
آقای غازی...

بله، و آقای حسین یاوری که البته ایشان کم می‌آمدند.
آقای قدسی در آخرین سخنرانی شان در مراسم آقای تاج - که چندماه بعد از
آن سخنرانی از دنیا رفتند - فرمودند که یک روز سه شنبه آقای تاج به من گفتند،
می‌خواهیم برویم خانهٔ شاطر رمضان و من هم که معمولاً جایی نمی‌رفتم،
به احترام آقای تاج به راه افتادم. همین‌طور با خودم فکر می‌کردم که آقای
تاج من را کجا دارند می‌برند! من که نمی‌دانم اینجا که آقای تاج می‌خواهند
بروند کجاست و این شاطر رمضان کیست؟! تا اینکه رفتم خانهٔ شاطر و دیدم
«سلطانی است بی تاج و تخت...»

عجب! این تعبیر آقای قدسی است؟

بله. نوارش هم هست: «سلطانی است بی تاج و تخت»، و من آن موقع پی بردم به شخصیت آقای تاج که ایشان آدمی نیستند که جای بد و نامناسب آدم را ببرند، و این، هم تعریف از اخلاق و شخصیت تاج بود و هم شاطر. بله متأسفانه رفتند این عزیزان و ما بسیار از حیث فرهنگی خالی شدیم. آقای دکتر رفاهی هم آنجا تشریف می برندند.... .

آقای دکتر رفاهی هم می‌رفتند؟

بله... بله. چز ایشان بسیاری از علماء آنجا می‌رفتند، شاطر ارتباطش با همه نزدیک بود.

استاد اینکه محفلي از بزرگان هنر در يك شهرى چند دهه تشکيل بشود،
به هر حال خود تأثیرگدار است بر فرهنگ شهر. شما تأثیرگذاري اين محفلي
۵۰۶۰ ساله را چگونه ارزیابی ميکنيد؟

بهترین نتیجه‌اش ادامه آن محفل است که یک شخصی به نام یدالله ابوطالبی، پسر خلف شاطررمضان عزیز ادامه داده است.

استاد بیخشید بحث من از این تأثیرگذاری، تأثیرگذاری بر جامعه هنر هست، یعنی جوانانی که هر سه شنبه آنچا نشسته‌اند و برنامه اجرا و ضبط می‌کنند، یک مشوق و پناهگاهی دارند. فکر می‌کنید این محفل بر پیشرفت حیاتی هنر در اصفهان اثری داشته است؟

بہ هر حال اینها دور ہم تمریناتی انعام می دھنند و اتفاقاتی می افتند کہ خیلی کمک می کند بہ بچہ ہا و یکی اینکے کارشنan را ارائے می دھنند و میدان دیدہ می شوند۔ ہم تمرین مطالب است و ہم خودشان را می آزمایند۔ کارہائی کے ارائے می دھنند ہم عده ای ہستند آنجا کہ لذت ببرند، شاعر یا غیرہ، و بسیار مفید است و مهم تر از ہر دو می توان گفت کہ این یک نقطہ امید و دریچہ روشنی ہست و حتی می توان گفت سکوئی بروائی، است۔

فکر کنم مهمتر از همه اینها، آن گنجینه ۵۰-۶۰ سال تاریخ موسیقی ایران است که ضبط شده و هنوز هم دارد ضبط می شود.

یعنی همین آدم‌های ناشناس هم که بیانید آنچا و برنامه اجرا کنند، دارد ضبط می‌شود و همین خود یک گنجینهٔ ۵۰ سال تاریخ موسیقی است در اصفهان، که در ایران اگرتوکیم بی نظیر کم نظری است و باید فکری برای

شنیده ام و نمی دانم چقدر صحت دارد، که یک مرتبه برای یک کسی پول کم می آید دست آقا که بدنهند، اعتراض می کنند که چرا کم است؟ ایشان می گویند، چه کار کرده ای امروز؟ حتماً کار نکرده ای، و خود طرف هم اعتراف می کند که من امروز کم کاری کرده ام. خوب اگر چنین جریانی را بخواهیم مثال بزنیم، خانه شاطر اتفاق می افتد.

از نظر من کاری که آقای ادله‌الان انجام می‌دهد، خیلی سخت‌تر از کار پدرش بوده، زیرا که آن زمان گرانی به این شکل نبوده؛ و همچنان مثل قبل جلسهٔ سه شنبه‌ها به طور مفصل برپاست.

صد درصد همین طور است. اگر بخواهیم نامی از فرزند خلف ببریم باید از یدالله نام برده شود.

من از آقا یدالله پرسیدم پدرت وصیت کرده که این جلسات را ادامه بدهی؟
گفت، نه. اتفاقاً پدرم خیلی نظرشان نبود که من ادامه بدهم این کار را،
من خودم دوست دارم. منظور این است که دلش می‌خواهد با توجه به
این گرانی و سختی‌های این روزگار، این راه را ادامه دهد.

البته فکر نمی‌کنم که پدرش نمی‌خواسته که این جلسات ادامه پیدا کند و منظورش این نبوده که برگزار نشود، ولی از یک چیز نمی‌شود گذشت و آن هم ژن، خون و ذات است، این در ژن و ذات آقاید الله است. این پس‌همان پدر و مادر است و چیزی جز این انتظار نمی‌رود و همین طور که اشاره کردید خیلی سخت است الان، پذیرایی از ۳۰۰ نفر و

من می خواهم بگویم اگر به اینها حتی غذا و میوه هم ندهند و فقط با یک چایی پذیرایی کنند، جمع و جور کردن و پذیرایی از این آدم‌ها خودش کار بسیار دشواری است.

استاد چیزی که جالبه است اینکه من نمی‌بینم هیچ وقت سر سفره بنشینند، مواطن پذیرایی است که چیزی سر سفره کم نباشد. همین طور است. حتی چند روز پیش که من در خدمتشان بودم با اینکه من یک ساعت دیر رسیدم به خاطر مراسم هفت عیسی خان، ناهار نخورد بود و با من آمد و غذا خورد.

خوب استاد طبیعتاً با این رفت و آمد در طول سالیان متمادی خاطره زیاد دارید از این جلسات، چند تا از این خاطرات را که در ذهنتان مانده، برای ما بگویید.

اگر اجازه بفرمایید من یه چیزی بگوییم که هم خاطره است و هم حقی را تا اندازه‌ای ادا کرده‌ایم. من می‌خواهم درباره شاطر بگوییم که آنچه طی حداقل ۴۵ تا ۵۰ سال از مردم و این طرف و آن طرف از حاتم طایی شنیدیم و در زمان خودمان، یعنی دیدیم، شاطر مضاران بود.

همین طور که اشاره کردید با آن درآمد ناچیز این مخارج از کجا تأمین می شد، و بی حکمت نبود، یه برکتی در این کار بود. این شوخی نیست که هفتاهی سه چهار روز مهمانی بددهد و یک روز هم برای عموم باشد با ۳۰-۴۰ نفر میهمان. آفای قدسی به این منزل می آمدند سه شبیه ها، آفای دکتر محمد شفیعی ...

پله، آقای بهمن اعرابی می‌آمد، خیلی‌ها می‌آمدند، که کم‌کم اسم‌هایشان پادم

حفظ این گنجینه بشود.

با چه ذوق و علاقه‌ای تقاضامند بود از خدا که هر روز سه شنبه باشد! خوب، قرار شد یک خاطره هم ما را مهمان کنید. خاطره؟! همه آن خاطراتی که ما داریم یک گرفتاری‌هایی یک جاییش دارد. (خنده) واقعاً نمی‌شود ذکر کرد. حالا خنده‌دارهایش را نمی‌شود گفت آن گریه‌دارهایش را بگویید، آن خاطرات بعد از نبود تاج و اینکه چه تأثیری بر محفل گذاشت؟ بسیار بسیار، تأثیر...

به نظرمی‌رسد که با مرگ تاج تیرک خیمه کشیده شد. همین‌طور است؟ بله! برای شاطر و البته خیلی‌ها از جمله خود بندۀ، رفتن آقای تاج ضایعه‌ای بود. غیرقابل جبران. و همین‌طور بر روحیات شاطر هم بسیار تأثیرات بدی گذاشت. چون همین‌طور که اشاره کردید، آن ستون خیمه با رفتن آقای تاج کشیده شد. خدا رحمت کند شاطر را که، زودتر از آقای شهناز و آقای کسایی و آقای قدسی فوت کرد. برای اینکه ارتباط معنوی آقای شاطر رمضان با آقای کسایی و آقای شهناز و آقای قسی و آقای شفیعی... و خدمتمنان عرض کنم که آقای علی سیامکی - خدا رحمتش کند - اگر این اتفاقات در زمان شاطر می‌افتداد، شاطر ۱۰ سال زودتر می‌مرد. یعنی می‌خواهم بگوییم آنقدر رفتن آقای تاج بر شاطر تأثیر بد گذاشته بود.

شما خاطره‌ای از اولین جلساتی که بعد از فوت آقای تاج در خانه شاطر برگزار می‌شد دارید؟ جلسات که به تعویق نیفتاد؟

خیر، اتفاقاً جلسات خانه شاطر بعد از فوت آقای تاج مرتباً بود. یعنی مراسم بعد از خاکسپاری و فاتحه و هفته و چهلم، و همه‌این جلسات خانه شاطر بود، که دوستانی می‌آمدند، که در جلسه چهلم آقای تاج، آقای شجربیان و آقای بهمن بوستان و آقای مشکاتیان از تهران آمدند، همچنین آقای دادبه و خیلی‌های دیگر می‌آمدند. یعنی می‌توانم بگوییم ۵،۶۰۰ درصد از هنرمندان برجسته و شاخص مملکت خانه شاطر رفت و آمد داشتند.

بسیار خوب استاد، گرفتارید، ما وقتان را گرفتیم و دیر شد. اگر مطلب دیگری دارید بفرمایید.

مطلوب دیگری نیست، فقط می‌خواهم از شما تشکر کنم که بانی خیر شدید که نام این مرد بزرگ زنده بماند، گرچه او به تاریخ پیوست، ولی به هر حال کار شما مکمل آن کار است و برای خیلی‌ها که ممکن است یادشان رفته باشد، باز تجدید خاطره‌ای بشود و گذشته‌ای را برای آنها زنده کنید. می‌خواهم تشکر کنم از یادالله عزیزم که در این خانه را باز گذاشت و همچنان این سلسله حال و عشق گستته نشده و ادامه دارد و جای خوشبختی است که در این برهه از زمان کسی را با کسی کاری نیست، یک شخصی به نام یادالله شاطر رمضان، به قول حضرت قدسی، هنوز جایگاه آن سلطان را حفظ کند و خدشه‌ای به آنجا وارد نشود.

ان شاءالله که «باز باد این بابِ رحمت تا ابد».

ان شاءالله.

سپاسگزارم جناب استاد.

استاد من یک مقدار با آدم‌هایی مثل شما و دیگرانی که در این خانه رفت و آمد داشته‌اند، صحبت کرده‌ام. احساس کرده‌ام که غیراز جریان هنر، یک جریان طنز و شوخی و شادباشی هم بوده که خیلی‌هایش قابل نقل نیست، ولی آدم‌هایی مثل مکرم و ریسمانی و دوستان دیگر که می‌آمدند کم و بیش طنزپرداز و حاضر جواب بودند و خیلی ماجراها نقل می‌کنند که خوب گاهی می‌گویند ضبط نشود یا نقل نشود، در مورد آنها شما چه می‌گویید؟

عرض کنم که یادم رفت و فراموش شد از هنرمند بزرگ شهر و مملکتمان زنده بیاد حضرت ارحام صدر نام ببرم، ایشان همیشه می‌آمدند، یعنی همه سه شنبه‌ها نمی‌آمدند، اما گاهی در آن جلسات شرکت می‌کردند. همین‌طور آقای قربیان می‌آمد، من کم‌کم اسمای را یادم می‌آید و از عزیزانی که حالا بعداً این مطلب رادر فصلنامه دریچه می‌خوانند، من پیش‌اپیش عذرخواهی می‌کنم که اگر نام کسی را نبردم و از قلم افتاده، این به علت نداشتن حافظه کافی است که انشاءالله عزیزان می‌بخشنند و من پوزش می‌خواهم.

خواهش می‌کنم استاد. سؤال من را در خصوص آن جریان طنز و شوخی حاکم بر جلسه‌ها جواب ندادید، حسن من این است که جلسات، جلسات شاد و پر از خنده و شوخی و تکه‌پرانی و هنرنمایی بوده!

بله، همین‌طور که خودتان اشاره کردید، بعضی چیزها را نمی‌شود گفت و باید از گفتگویان صرف نظر کنیم، اما یک چیزی یادم آمد که شاطر بعضی مواقع می‌رفت در آن اتاق دوم یا صندوق خانه و یکدفعه برای این آهنگی که می‌زند شروع می‌کرد به رقصیدنی که رقص خاص خودش بود، یک پیراهن سفید بلند می‌پوشید با یک جلیقه و شلوارش هم که خوب زیرشلواری بود، و یک بشکنی هم می‌زد و می‌گفت: «ان شاءالله هر روز سه شنبه باشه، خدایا هر روز سه شنبه بشه».

